

سیاست خارجی قدرت‌های نوظهور نسبت به آمریکا؛ همراهی یا موازنه‌گری؟ (مطالعه‌ی موردی: بریکس)

سیداحمد فاطمی نژاد^۱ - سمانه شفیعی‌زاده برمی^۲ - فاطمه دانشور محمدزادگان^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۳

چکیده

بریکس به عنوان مجموعه‌ای از قدرت‌های نوظهور، تجلی سیاست تجدیدنظرطلبانه نسبت به یک جانبه‌گرایی آمریکا در روابط بین‌الملل است. آن‌ها با تقویت قابلیت‌های اقتصادی، سیاسی و جمعیتی خود می‌توانند قطب‌های اصلی ساختار چندقطبی جهان در آینده باشند. در این میان، تلاش این گروه برای ایجاد نظام چندجانبه، رویه‌ای معمول در نظام بین‌الملل اما بر پایه‌ی مقدرات فعلی است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که سیاست خارجی بریکس نسبت به رویه یک جانبه‌گرایی آمریکا در نظام بین‌الملل چگونه است؟ و در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که بریکس نوعی سیاست تجدیدنظرطلبانه مبتنی بر موازنه‌ی نرم را در مقابل رویه یک جانبه‌گرایی آمریکا در پیش گرفته است. در آزمون این فرضیه، از رهیافت موازنه‌ی نرم استفاده می‌شود که از رهگذر دو متغیر «اختلاف قدرت» و «وابستگی اقتصادی» به این پژوهش کمک می‌کند. در این جستار ضمن توضیح چرایی و چگونگی موازنه‌ی نرم بریکس با یک جانبه‌گرایی آمریکا، به چالش‌های پیش‌روی این گروه می‌پردازیم. یافته‌های پژوهش حاکی از تلاش غیرمستقیم بریکس برای تقویت رویه چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل است.

واژگان کلیدی: بریکس، آمریکا، موازنه‌ی نرم، یک جانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی.

۱. استادیار و عضو هیأت علمی - دانشگاه فردوسی مشهد a.fatemi@um.ac.ir

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران samaneh.shafizadeh@gmail.com

۳. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد fateme.daneshvar@chmail.com

مقدمه

به دنبال فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱. م ایالات متحده به تنها ابرقدرت در عرصه ی جهانی بدل شد. هرچند برخی دوره ی تک‌قطبی را خیلی کوتاه می‌دانستند و از آن به عنوان «لحظه‌ی تک‌قطبی» یاد می‌کردند (Layne, 2009: 148) اما در آن شرایط به نظر می‌رسید که نه تنها قرن ۲۰، بلکه حتی قرن ۲۱ را هم باید قرن آمریکا نامید (بروکز و وولفورت، ۱۳۹۲). به علاوه، هم کلیتون و هم بوش پسر بارها با اطمینان این ادعا را مطرح و محافل آکادمیک هم بی‌پروا پیش‌بینی کردند که پایان جنگ سرد به معنای «پایان تاریخ» است (Fukuyama, 1992: 3).

اما این خوش‌بینی افراطی زیاد طول نکشید. یک جابه‌گرایی پرهزینه ی بوش پسر منجر به یک دهه جنگ در خاورمیانه و خارج شدن قطار سیاست خارجی آمریکا از ریل شد. بحران مالی سال ۲۰۰۸. م، رکود اقتصادی خطرناکی را باعث شد که آمریکا و بسیاری از کشورهای غربی را متوجه آسیب‌پذیری نظام شان در برابر حرص و طمع بی‌قاعده بازار کرد. به علاوه، در چین و دیگر کشورهای آسیایی ملقمه ی پیچیده ی لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری دولتی نشان دهنده ی ظرفیت شگفت‌انگیز این کشورها برای رشد اقتصادی و نوآوری فناوانه است. این مسأله به نوبه‌خود نگرانی تازه‌ای درباره ی آینده جایگاه آمریکا به عنوان قدرت عمده ی جهانی ایجاد کرده‌است (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۱۰-۹).

اما مسأله ی مهم‌تر رواج سیاست‌های تقابل‌گرا با آمریکا بود که غیرمستقیم منجر به تحدید قدرت آمریکا می‌شد. در این میان عده‌ای از نظریه پردازان تلاش‌های موازنه گرانه قدرت‌های عمده را در قالب نظریه ی موازنه ی نرم تحلیل کردند. از دیدگاه این نظریه-پردازان اگرچه در نظام بین‌الملل فعلی برقراری موازنه ی سخت سستی، دشوار یا حتی غیرممکن است اما کشورها می‌توانند از طریق رویکردهای غیرنظامی و دیپلماتیک به تحدید قدرت آمریکا پردازند. رویکردی که در قالب موازنه ی نرم تعریف شده و در

رفتار قدرت‌هایی از قبیل چین، اروپا و روسیه آشکارا قابل بررسی است (Paul, 2005:8). اخیراً و با توجه به توسعه‌ی گروه بریکس^۱ این ایده کم‌کم مطرح می‌شود که این قدرت‌های نوظهور نیز با اتکا بر توان اقتصادی خود می‌توانند در محدودسازی قدرت آمریکا تأثیرگذار باشند؛ زیرا همواره رابطه‌ی مستقیم و قابل توجهی میان قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل با اقتصاد برتر وجود دارد و جابه‌جایی و تغییر در وضعیت اقتصادهای بزرگ نویدبخش جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل است.

بحران مالی و سپس بحران اقتصادی جهانی، فصل جدیدی در قدرت‌نمایی قدرت‌های نوظهور در حوزه‌ی اقتصاد جهانی پدیدآورد. اثرپذیری کمتر اقتصادهای بریکس از پیامدهای بحران مزبور به ارتقای جایگاه آن‌ها در اقتصاد جهانی کمک کرد و زمینه‌ی درخواست قدرت‌های سنتی از این قدرت‌ها را برای نقش‌آفرینی در مدیریت پیامدهای این بحران فراهم آورد. یکی از آثار این بحران ایفای نقش اقتصادهای بریکس در بازسازی ثبات مالی جهانی و زمینه‌سازی برای تقویت جایگاه آن‌ها در نهادهای اقتصادی و مالی چندجانبه و بین‌المللی است که آثار آن بر روند جابه‌جایی قدرت و بازتعریف نظم جهانی، انکارناپذیر است (سلیمانپور و مولایی، ۱۳۹۲: ۲۵).

با این وصف، استفاده جوزف نای^۲ از استعاره‌ی صفحه شطرنج اقتصادی و شطرنج نظامی (Nye, 2002: 39) توزیع بسیار متضاد قدرت در نظام بین‌المللی را نشان می‌دهد. به این صورت که برتری نظامی آمریکا با رقابت چندقطبی میان قدرت‌های بزرگ اقتصادی هم‌زمان شده است. با وجود این، صفحه‌های یادشده به طور کامل از هم جدا نیستند. موازنه‌ی نرم بر صفحه‌ی شطرنج اقتصادی به مرور زمان تأثیر بالقوه‌ای بر موازنه‌ی نظامی خواهد داشت. گروه بریکس با داشتن ۳۰ درصد از اقتصاد جهان و تقویت توانمندی‌های

1- BRICS: Brazil, Russia, India, Chin, South Africa.

2-Joseph Nye

اقتصادی خود می‌تواند با اتحاد اقتصادی، وزنه‌ای برای متوقف کردن سلطه‌ی ایالات متحده بر جهان به وجود آورد.

از این رو پرسش اصلی این است که «سیاست خارجی بریکس نسبت به رویه‌ی یک جانبه‌گرایی آمریکا در نظام بین‌الملل چگونه است؟» در پاسخ می‌توان این فرضیه را طرح کرد که بریکس نوعی سیاست تجدیدنظرطلبانه مبتنی بر موازنه‌گری نرم را در مقابل رویه‌ی یک جانبه‌گرایی آمریکا در پیش گرفته است؛ به عبارت دیگر، هرچند این گروه توان رویارویی نظامی و گسترده (موازنه‌ی سخت) با آمریکا را ندارد اما با توجه به قدرت اقتصادی روبه‌رشد خود می‌تواند در مقابل سیاست‌های آمریکا مقاومت کند و به طور غیرمستقیم (از طریق موازنه‌ی نرم) به تحدید قدرت آمریکا بپردازد.

با توجه به این که مطالعه‌ی گروه بریکس پیشینه‌ی پژوهشی طولانی ندارد، هنوز آثار قابل توجهی در این زمینه تألیف نشده است و منابع اندکی نیز که نگاشته شده، بیشتر بر محور اهمیت و جایگاه روبه‌رشد گروه بریکس در نظام اقتصادی بین‌المللی بوده‌اند (Singh And Dube, 2014; Narayana swami, 2014). در مقابل برخی آثار به قدرت‌های نوظهور و چالش‌های فرا روی آمریکا می‌پردازند (سلیمانپور و مولایی، ۱۳۹۲؛ برژینسکی، ۱۳۹۲)، (Euce, 2007; Kakonen, 2013; Skak, 2011). در این بین، پژوهش حاضر برخلاف اغلب آثار بالا سعی دارد که سیاست خارجی گروه بریکس را با کاربست نظریه‌ی موازنه‌ی نرم تبیین کند و نشان دهد که این گروه می‌تواند به وزنه‌ای تعیین‌کننده در ایجاد موازنه‌ی در مقابل آمریکا تبدیل شود. در ادامه تلاش می‌شود تا با نگاهی اصلاحی به نظریه‌ی موازنه‌ی نرم، چرایی گرایش بریکس به سوی موازنه‌گری نرم مطرح شود.

چارچوب نظری؛ سیاست تجدیدنظرطلبی و موازنه‌ی نرم

یکی از چارچوب‌های تجزیه و تحلیل سیاست بین‌الملل، بررسی رفتار دولت‌ها از دیدگاه قدرت است. مورگنتا (۱۳۸۴: ۱۳۵-۴۳) معتقد است که دولت‌ها در چارچوب قدرت دارای انتخاب‌های سیاسی محدودی هستند که عبارت‌اند از: حفظ وضع موجود، افزایش قدرت (سیاست امپریالیستی) و بالاخره نمایش قدرت (کسب پرستیژ). در مورد این پرسش که چرا دولت‌ها سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه یا حفظ وضع موجود را در پیش می‌گیرند و یا در مورد این که چه عواملی در اتخاذ این گونه سیاست‌ها مؤثر است، بحث و بررسی بسیار صورت گرفته و تشریح این عوامل خارج از حوصله‌ی این نوشتار است. در این جستار بحث عمده بر سر این مسأله است که قدرت‌های نوظهور چه نوع سیاستی را نسبت به نظام بین‌الملل و به‌طور مشخص، نسبت به رویه‌ی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در پیش می‌گیرند.

یکی از اولین پاسخ‌هایی که می‌توان به مسأله‌ی پیش‌گفته داد، موازنه‌ی قدرت است. موازنه‌ی قدرت، راهبردی است که محققان روابط بین‌الملل به‌طور عمده برای توصیف سیاست خارجی دولت‌های ضعیف علیه دولت قدرتمند استفاده می‌کنند؛ هرچند دولت‌های قوی نیز برای حفظ برتری خود این استراتژی را به کار می‌گیرند. مورگنتا (۱۳۸۴: ۲۸۷) در کتاب «سیاست میان ملت‌ها» بیان می‌کند: «قدرت‌طلبی چند کشور در حوزه‌های منطقه‌ای و جهانی که هر یک می‌کوشند، وضع موجود را حفظ کنند یا آن را براندازند، لزوماً به تشکیلی به نام موازنه‌ی قدرت و سیاست‌های معطوف به حفظ آن منتهی می‌شود که اجتناب‌ناپذیرند و عامل اصلی ثبات در جامعه‌ی دولت‌های حاکم محسوب می‌شوند».

اصولاً فرایند توازن میان دو یا چند کشور به دو طریق قابل ایجاد و تداوم است: یا از طریق «کاهش قدرت کفه‌ی سنگین‌تر» و یا «به‌وسیله افزایش قدرت کفه‌ی سبک‌تر» و

هدف غایی هر یک از دو طریق مزبور، برقراری توازن قوا است. جهت دستیابی به این مقصود از سوی اندیشمندان و نظریه‌پردازان راه‌ها و مکانیسم‌های مختلفی ارائه شده است (طیب، ۱۳۸۰: ۴۶) که مهم‌ترین آن‌ها از این قبیل‌اند: مسلح شدن، ایجاد مناطق حائل، مداخله، اتحاد و ائتلاف، تفرقه بینداز و حکومت کن، مراقبت و هوشیاری دولت‌مردان، اعطای جبران‌های ارضی پس از هر جنگ، حوزه‌های نفوذ، چانه‌زنی دیپلماتیک، حل و فصل حقوقی و مسالمت‌آمیز اختلافات و خود جنگ (کیوان‌حسینی و دانشور، ۱۳۹۲: ۱۶-۱۵).

هرچند نظریه توازن قدرت که ریشه در استراتژی‌های توازن طلبی سخت هم چون تجهیز ارتش^۱ و تشکیل ائتلاف^۲ دارد، چندان مناسب توضیح رفتار قدرت‌های بزرگ فعلی نیست اما می‌توان گفت که در دوران پس از جنگ سرد، قدرت‌های عمده‌ی رده‌ی دوم استراتژی‌های توازن طلبی محدود، ضمنی و غیرمستقیمی را از طریق ائتلاف‌سازی، مذاکرات دیپلماتیک در نهادهای بین‌المللی و کاهش اتحادهای نظامی رسمی دوجانبه و چندجانبه تعقیب کرده‌اند. این استراتژی‌های دیپلماتیک و سازمانی که درصدد مهار قدرت آمریکا هستند، اشکالی از توازن طلبی نرم را ایجاد می‌کند (Paul, 2005: 58).

1- Arms Build Ups
2- Alliance Formation

رابرت پیپ^۱، یکی از نظریه‌پردازان مطرح در این زمینه معتقد است که هدف ایجاد - توازن طلبی نرم را می‌توان خنثی کردن عملکرد دولت در حال رهبری بدون مقابله‌ی مستقیم دانست و معیار موفقیت توازن طلبی نرم تنها کنار گذاشتن یک سیاست از سوی ابرقدرت نیست بلکه حضور دولت‌های بیشتر در ائتلاف موازنه‌گر علیه ابرقدرت نیز معیار

جدول شماره ۱. ابعاد و شاخص‌های توازن طلبی نرم

توازن طلبی نرم	
ابعاد	شاخص‌ها
اقتصادی	تقویت قدرت اقتصادی و حذف قدرت برتر از بلوک تجاری.
سیاسی	عدم همراهی با قدرت برتر، امتناع از پذیرش خواسته‌های آن، تأخیر انداختن در اجرای برنامه‌های قدرت برتر و مشروعیت‌زدایی از قدرت برتر.
نظامی	افزایش توانمندی‌های نظامی و تلاش برای استقلال نظامی.
ژئوپلیتیکی	نادیده گرفتن تصرف سرزمینی قدرت برتر.

منبع: تدوین نویسندگان بر مبنای Pape, 2005; He and Feng, 2008

خوبی است (Pape, 2005: 37). جدول شماره‌ی یک مهم‌ترین ابعاد و شاخص‌های توازن طلبی نرم را نمایش می‌دهد.

با این حال، در مورد این‌که چرا دولت‌ها استراتژی توازن طلبی نرم را برمی‌گزینند، برخی معتقدند دو عامل مؤثر وجود دارد: (۱) اختلاف قدرت بین دولت‌ها و رقبایشان؛ (۲) سطح وابستگی اقتصادی دولت به رقبایش با توجه به افزایش یا کاهش این دو عامل دولت‌ها استراتژی‌های متفاوتی را برمی‌گزینند. برای مثال با شکاف قدرت زیاد و وابستگی

1- Robert Pape

بیشتر اقتصادی میان دو دولت، احتمال کمتری برای برگزیدن توازن طلبی سخت وجود دارد؛ زیرا به آسانی می‌توان دولت ضعیف را مغلوب کرد. در این شرایط دولت‌ها استراتژی توازن طلبی نرم را برای تعقیب امنیت خویش برمی‌گزینند. جدول شماره ۲ شرایط انتخاب استراتژی‌های توازن طلبی سخت و نرم را نشان می‌دهد. موازنه‌ی سخت از طریق تجهیز ارتش داخلی و صف‌بندی خارجی، به دنبال افزایش قدرت نسبی دولت در مقابل دولت قدرتمند و تهدیدگر است. موازنه‌ی نرم از طریق هماهنگی دوجانبه و چندجانبه میان سایر دولت‌ها بر تحلیل بردن دولت قوی و تهدیدگر تمرکز دارد. درحالی‌که نظام بین‌الملل آنارشیک دولت‌ها را برای تأمین امنیت به انتخاب موازنه‌ی متمایل می‌کند، وابستگی عمیق اقتصادی میان دولت‌ها هزینه‌ی موازنه‌ی سخت سستی را افزایش می‌دهد؛ بنابراین برای تأمین امنیت در شرایط آنارشی و وابستگی اقتصادی بالا میان دولت‌ها، موازنه‌ی نرم به‌عنوان استراتژی عقلانی جایگزین می‌شود (He and Feng, 2008: 373-4).

Archive SID

جدول شماره‌ی دو. شرایط اتخاذ استراتژی موازنه‌ی قدرت سخت و نرم

وابستگی اقتصادی

		زیاد	محدود
شکاف قدرت	زیاد	۲. موازنه‌ی نرم < موازنه‌ی سخت هزینه: کم اثرات: کم	۱. موازنه‌ی نرم هزینه: بالا اثرات: کم
	کم	۴. موازنه‌ی سخت < موازنه‌ی نرم هزینه: کم اثرات: زیاد	۳. موازنه‌ی سخت = موازنه‌ی نرم اثرات: زیاد هزینه: بالا

2008: 374 He and Feng, Source:

اگرچه نظریه موازنه‌ی نرم، به‌عنوان نسخه‌ی اصلاح‌شده‌ی نظریه موازنه‌ی قدرت در نظام تک‌قطبی مطرح شد و تلاش داشت، پیش‌بینی واقع‌گرایان را برای برقراری موازنه‌ی قدرت و مقابله با نظام تک‌قطبی تحقق بخشد اما این نظریه نیز مصون از انتقاد باقی نماند؛ تا جایی که برخی معتقدند «ازلحاظ منطقی موازنه‌ی نرم در جهانی که تمرکز منابع در یک واحد سیاسی به شکل بی‌سابقه‌ای رخ داده است، اعتبار و روایی چندانی ندارد» (لیتل، ۱۳۸۹: ۴۴). با این حال، طرفداران این مفهوم تأکید می‌کنند که اگر موازنه‌ی (ازجمله موازنه‌ی نرم) رفتار معتبری در نظام تک‌قطبی محسوب نمی‌شود، پس باید انتظار داشته باشیم که همه‌ی دولت‌ها دنباله‌رو آمریکا شوند و انتقاد از موازنه‌ی نرم بدین معنی است که دولت‌ها در نظام تک‌قطبی همواره از رهبری آمریکا اطاعت می‌کنند. درحالی‌که این‌طور نیست و موازنه‌ی نرم به‌عنوان رفتاری عقلانی بر اساس دو متغیر نظام‌مند «اختلاف قدرت» و «وابستگی اقتصادی» میان دولت‌ها شکل می‌گیرد (He and Feng, 2008: 363).

هم‌چنین، در دوره‌ی پس از جنگ سرد، موازنه نرم استراتژی جذابی برای قدرت‌های رده‌ی دوم شده است تا از طریق آن قادر باشند، مشروعیت سیاست‌های مداخله‌جویانه‌ی آمریکا و متحدینش را هم از طریق (نهادهای) بین‌المللی و هم از طریق افکار عمومی داخلی به چالش بکشند (Saltzman, 2011: 2).

با توجه به آن چه گفته شد، نظریه موازنه‌ی نرم می‌تواند فقدان موازنه‌ی قدرت سخت یا سستی در نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی را توجیه کند اما این مسأله که آیا دولت‌ها در پاسخ به ساختار قدرت جهانی به موازنه‌ی نرم روی می‌آورند یا این رفتار نتیجه‌ی گزینه‌های حساب‌شده سیاست‌گذاری است، جای بحث و بررسی دارد. در این بین می‌توان علت گرایش دولت‌ها به موازنه را با توجه به دو متغیر «اختلاف قدرت» و «وابستگی اقتصادی» توضیح داد؛ به این صورت که هرچه اختلاف قدرت و وابستگی اقتصادی دولت‌ها با قدرت برتر بیشتر باشد، دولت‌ها موازنه‌ی نرم را به‌عنوان راهبردی عقلانی برمی‌گزینند.

جایگاه کشورهای بریکس در نظام بین‌الملل

قدرت‌های نوظهور، امروزه یکی از موضوع‌های اصلی مناظره‌های نظری را در سطوح منطقه‌ای و جهانی تشکیل می‌دهند. رئالیست‌ها قدرت‌یابی این قدرت‌ها را در قالب آموزه‌های سیاست قدرت محور بررسی کرده‌اند و خواهان اتخاذ سیاست‌های موازنه‌ی قدرت و مهار در مواجهه با آن‌ها هستند. به باور این طیف، قدرت‌های نوظهور با ارزش‌ها و هنجارهای بنیادی غربی هم سوئی تام و تمامی ندارند و باید تا پیش از پذیرش این هنجارها در حاشیه نظام حکم رانی جهانی باقی بمانند (سلیمان‌پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۱۱). اما کنش‌گری اقتصادی روبه رشد و سیاست‌های تجدید نظرطلبانه قدرت‌های نوظهور مانند بریکس بیانی تازه از سنت موازنه‌ی قدرت است.

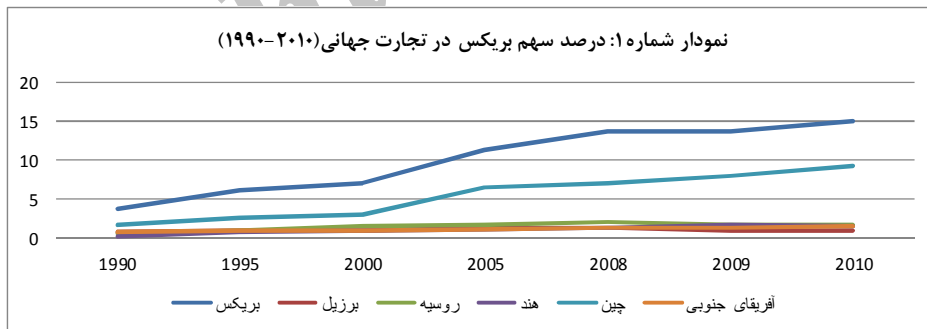
واژه‌ی «بریک»^۱ برگرفته از حروف اول نام کشورهای تشکیل‌دهنده آن یعنی برزیل، روسیه، هند و چین است که جیم اونیل (Oneill, 2001: 3) کارشناس موسسه بین‌المللی سرمایه‌گذاری گلدمن ساکس^۲ در آمریکا در سال ۲۰۰۱. م آن را ابداع کرد و در سال ۲۰۰۵. م این عنوان را منتشر کرد که البته با پیوستن آفریقای جنوبی به این گروه در سال ۲۰۱۱. م به «بریکس» موسوم شد و شکل جهانی‌تر به خود گرفت (ولی‌زاده و هوشی‌سادات، ۱۳۹۲: ۱۰۰).

مقاله‌ی دیگری که از سوی گلدمن ساکس در سال ۲۰۰۳. م منتشر شد، پیش‌بینی می‌کرد که تا ۵۰ سال دیگر اقتصاد بریکس می‌تواند به نیرویی بزرگ در اقتصاد جهانی تبدیل شود؛ که پیشرفت‌های اخیر این پیش‌بینی را تأیید می‌کنند. بریکس که در سال ۱۹۹۰. م با سهمی کمتر از ۱۰ درصد در تولید ناخالص داخلی جهانی و کمتر از ۴ درصد در تجارت جهانی آغاز به کار کرد، اکنون ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی و ۱۵ درصد از تجارت جهانی را به خود اختصاص می‌دهد. این افزایش در تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد که وسعت اقتصادی بریکس برحسب سهم آن در تولید ناخالص داخلی جهانی، ۱۵۰ درصد در طول دو دهه گذشته افزایش یافته است. علاوه بر این تمام کشورهای بریکس اکنون عضو نهادهای عمده‌ی بین‌المللی و چندجانبه از قبیل سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل، گروه ۲۰ و کنوانسیون تغییر آب‌وهوای سازمان ملل هستند و مشارکت فعالی در آن‌ها دارند (Singh and Dube, 2011: 9).

اهمیت روبه‌رو بریکس در اقتصاد جهانی بازتابی از شاخص‌های اقتصادی و جمعیتی متعدد است. در سال ۲۰۱۳. م اعضای بریکس ۴۳٪ جمعیت جهان را در اختیار داشته‌اند که ترتیب جمعیت اعضای این بلوک بدین شکل است: چین (۱/۳۳۸ میلیون نفر)، هند (۱/۱۸۰ میلیون نفر)، برزیل (۲۰۱ میلیون نفر)، روسیه (۱۴۱ میلیون نفر) و

1- BRIC
2- Goldman Sachs

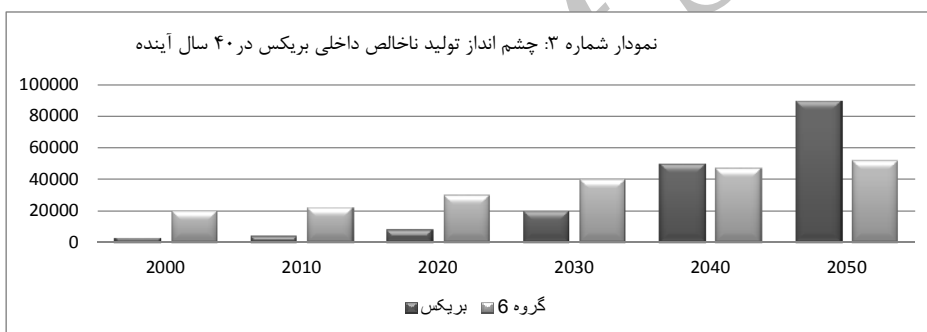
آفریقای جنوبی (۴۹ میلیون نفر). از نظر وسعت نیز اعضای بریکس، وسیع‌ترین کشورهای جهان را در اختیار دارند که روسیه نخستین (حدود ۱۷ میلیون کیلومتر مربع)، چین سومین (۹/۶۴ میلیون کیلومتر مربع)، برزیل پنجمین (۸/۵۱ میلیون کیلومتر مربع)، هند هفتمین (۲۸/۳ میلیون کیلومتر مربع) و آفریقای جنوبی بیست و چهارمین (۱/۲ میلیون کیلومتر مربع) کشورهای وسیع جهان هستند. از نظر حجم اقتصادی نیز این مجموعه در سال گذشته حدود ۲۵٪ تولید ناخالص داخلی جهان و طبق اعلام بانک جهانی نیمی از رشد اقتصادی جهان را در اختیار داشته است. تجارت بین اعضای بریکس در ۲۰۱۲ م. به میزان ۲۸۲ میلیارد دلار بود که تا ۲۰۱۵ م. می‌تواند به ۵۰۰ میلیارد برسد. این در حالی است که این رقم در سال ۲۰۰۲ م. فقط ۲۰ میلیارد دلار بوده است. میزان ذخایر طلا و ارز خارجی کشورهای عضو بریکس نیز حدود ۴/۴ تریلیون دلار است که حدود ۴۰٪ کل این ذخایر را تشکیل می‌دهد (رضایی اسکندری، ۱۳۹۳: ۳). نمودارهای شماره‌ی یک و دو به‌طور مشخص این رشد اقتصادی را نشان می‌دهد.



Source: UNCTAD, adapted from The BRICS Report 2012. India: Oxford University Press, 2012.



Source: The BRICS Report 2012. India: Oxford University Press, 2012



Source: (EUCE, 2007: 2)

همان‌طور که نمودار شماره ۳ نشان می‌دهد رشد ناخالص داخلی کشورهای عضو بریکس از شش کشور فرانسه، ایتالیا، انگلیس، آمریکا، آلمان، و ژاپن (G6) در آینده پیشی می‌گیرد. طبق پیش‌بینی‌ها میزان تولید ناخالص داخلی گروه بریکس از ۲۰۴۰ م. به بعد بیش از گروه شش خواهد بود که این امر توان چانه‌زنی این گروه را در فرایند موازنه - طلبی نرم افزایش می‌دهد.

بریکس و موازنه‌ی نرم اقتصادی با آمریکا

امروز جهان شاهد پراکندگی قدرت است و چندین مدعی جدید قدرت در شرق ظهور کرده‌اند. در نتیجه، جهان کنونی بسیار کمتر از گذشته آماده پذیرش سلطه تنها یک قدرت است؛ حتی قدرتی مانند ایالات متحده که از لحاظ نظامی نیرومند و از لحاظ سیاسی پرنفوذ است (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۲۰۴). در سال‌های اخیر، سلطه جهانی آمریکا این مسأله را پیش کشیده که نظام تک‌قطبی تا چه زمانی تداوم پیدا خواهد کرد و کشورهای دیگر چگونه به هژمونی ایالات متحده واکنش نشان می‌دهند. این پرسش در کانون توجه ادبیاتی است که ریشه‌های آن به مباحث موازنه‌ی قوای سنتی بازمی‌گردد. البته نظریه پردازان استدلال می‌کنند که دولت‌ها از طریق ابزارهایی غیر از تهدید زور به دنبال به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده باشند (واتکر، ۱۳۹۲: ۲۶۴-۲۶۳).

در جهان تک‌قطبی، دولت‌ها با پیدا کرده راهبردهای موازنه‌ای که از رویارویی نظامی با هژمون جلوگیری می‌کند، تلاش می‌کنند خود را با هژمونی آمریکا تطبیق دهند. به‌رغم اندک بودن موازنه‌ی سخت در برابر آمریکا، دولت‌های دیگر به دنبال شیوه‌های جایگزین موازنه‌ی در برابر آن بوده‌اند، به‌ویژه شیوه موازنه‌ی نرم (لیون، ۱۳۹۰: ۱۹۸-۱۹۷). در ادامه به بحث موازنه گری نرم بریکس با آمریکا پرداخته می‌شود و ابتدا این پرسش مورد توجه قرار می‌گیرد که چرا بریکس موازنه‌ی نرم را در مقابله با رویه یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در نظام بین‌الملل برمی‌گزیند. در این زمینه به دو عامل مؤثر در اتخاذ این راهبرد یعنی «اختلاف قدرت» و «وابستگی اقتصادی» توجه می‌شود.

بریکس و چرایی موازنه‌ی نرم با آمریکا

وقتی میان قدرت برتر و دولت‌های ضعیف نظام اختلاف قدرت چشم‌گیری وجود داشته باشد، از یک طرف دولت‌های ضعیف حاضر نمی‌شوند امنیت و حاکمیت خود را به قدرت برتر واگذار کنند و از سوی دیگر، موازنه‌ی سخت هم امکان‌پذیر نیست. در نتیجه، دولت-

های ضعیف تلاش می‌کنند تا از طریق اقدامات دیپلماتیک، سیاست‌های نهادی و تلاش‌های نظامی محدود مانع سلطه و نفوذ گسترده قدرت برتر شوند (He And Feng, 2008: 378).

قاعده بالا در مورد بریکس صدق می‌کند. این گروه به‌عنوان مجمعی از قدرت‌های نوظهور آسیایی با اهداف اقتصادی تشکیل شد. قدرت‌طلبی آن در حوزه‌ای که چندان موجد حساسیت نمی‌شد، زمینه‌ساز تقابل‌گرایی با رویه موجود در نظام بین‌الملل یعنی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا شد. از این‌رو در بررسی سیاست خارجی بریکس نسبت به آمریکا سیاست تجدیدنظرطلبانه وزنه سنگین‌تری نسبت به سیاست حفظ وضع موجود دارد. اگرچه بریکس هنوز «اختلاف قدرت» قابل‌توجهی با آمریکا دارد اما رشد اقتصادی چشم‌گیر دو کشور چین و روسیه و تلاش دیگر کشورهای بریکس برای رهایی از «وابستگی اقتصادی» به آمریکا، به‌طور غیرمستقیم به تحدید قدرت آمریکا منجر خواهد شد؛ که در ذیل بر مبنای چارچوب موازنه‌ی نرم به‌طور عینی بحث می‌شود.

وابستگی اقتصادی کم و اختلاف قدرت بالا

در رابطه با چرایی سیاست تجدیدنظرطلبانه دو کشور مهم بریکس یعنی چین و روسیه باید گفت، اگرچه فاصله قدرت این کشورها با آمریکا تقریباً زیاد است و هیچ‌کدام از این قدرت‌های نوظهور ترکیب قدرت نرم و قدرت سخت که عنصر تعیین‌کننده تفوق آمریکا در عرصه جهانی بود را دارا نیستند، اما قدرت اقتصادی چین و موقعیت ژئوپلیتیک روسیه غیرقابل‌انگماض است. شتاب اقتصادی چشم‌گیر چین، قابلیت این کشور در گرفتن تصمیمات سیاسی قاطع و هوشمندانه بر محور منافع ملی، آزادی نسبی آن از تعهدات خارجی تضعیف‌کننده و افزایش مداوم پتانسیل نظامی آن همراه با انتظارات جهانی در مورد به چالش کشیده شدن قریب‌الوقوع موقعیت جهانی آمریکا توسط چین، توجیه-

کننده قرار گرفته چین دقیقاً در رتبه بعد از آمریکا در سلسله‌مراتب کنونی بین‌المللی است (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۲۸).

یوان چین در سال‌های اخیر با افزایش قدرت اقتصادی این کشور واجد اعتبار بیشتری در معاملات شده است. آمریکا معتقد است که چین با پایین نگه‌داشتن ارزش پول خود، ضربات مهمی به اقتصاد آمریکا وارد کرده است. از دید آمریکایی‌ها، دولت پکن با تکیه بر نیروی کار ارزان و تولید کالاهای ارزان‌قیمت، بازار کشورهای مختلف را به تصرف خود درآورده و با بهره‌گیری از سیاست‌های تعرفه‌ای و حقوق گمرکی، امکان رقابت و ورود به بازارهای خود را سلب کرده است. مسأله اختلاف‌زای دیگر، کسری تجاری فزاینده ایالات متحده در برابر چین است (سلامی، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۸).

از سوی دیگر، ابتکار چین در ایجاد شانگهای دلیلی بر مخالفت آن کشور با نظریه‌ی آمریکایی نظام بین‌المللی و ادعای این دولت در مورد جهان تک‌قطبی تلقی شده - است. به عبارت دیگر، چین نظم تک‌قطبی را تهدیدی علیه منافع و امنیت ملی خود می‌داند و تلاش کرد نظام بین‌المللی را به سوی چندقطبی شدن سوق دهد. بنابراین برخی موازنه‌ی طلبی چین در قالب شانگهای را به‌عنوان اتحادی ضد هژمونیک در چارچوب نظریه‌ی رئالیسم ساختاری تبیین کرده‌اند (سلامی، ۱۳۹۲: ۱۶۶). بنابراین چین که بین پنج کشور بریکس، بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی را به خود اختصاص داده و به عقیده‌ی برخی، بریکس بدون چین یک ببر بی‌دندان است (Policy Department, 2012: 14)، خواهان موقعیتی بهتر نزد صندوق بین‌المللی پول و نقش مهم‌تر واحد پولی خود در تجارت جهانی است و در واقع بریکس را فرصتی مناسب برای به مبارزه طلبیدن دلار و یورو می‌داند.

روسیه عمدتاً به دلیل منابع غنی نفت و گاز و موقعیت آن به‌عنوان دومین قدرت هسته‌ای دنیا پس از ایالات متحده از لحاظ ژئوپلیتیک در رده بالایی قرار می‌گیرد (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۲۸). این کشور که تا نیمه‌ی دهه ۱۹۹۰ م به دلیل ضعف مفرط و

شروع روند اصلاحات، از راهبرد دنباله‌روی یا همراهی با آمریکا مدد می‌جست پس از تثبیت موقعیت خود در جهان سرمایه‌داری در صدد انبساط حوزه نفوذ و اثرگذاری در صحنه بین‌المللی و به تبع آن ارتقای موقعیت خود برآمد. با این روی کرد از اواسط دهه ۱۹۹۰ م. و سپس با قدرت‌یابی پوتین و مدودف در سال‌های بعد، شاهد چرخش سیاست خارجی روسیه از راهبرد دنباله‌روی به موازنه‌ی گری هستیم. ناگفته نماند که روی کرد تهاجمی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر در حل بحران‌ها و تخطی این کشور از چارچوب هنجارهای قانونی و نهادهای بین‌المللی، در تحریک و تشدید نگرانی کشورهای هم‌چون روسیه تأثیر به‌سزایی گذاشت و باعث شد این کشورها در برقراری موازنه‌ی نرم مصمم‌تر شوند. در ارتباط با روسیه، حداکثر سازی موقعیت را می‌توان سیاست عامی دانست که در جستجوی دو هدف خاص با اولویت برقراری موازنه‌ی نرم علیه ایالات متحده و تبدیل شدن به یک قطب مؤثر در نظام چندقطبی آینده بکار گرفته شده است (سلیمانی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۲۲-۱۲۰).

روسیه بر این گمان است که کشورهای جهان و در این مورد کشورهای بریکس که جزء اقتصادهای نوظهور جهان هستند و اهمیت اقتصادی و تجاری آنها در صحنه جهانی روز به روز افزایش می‌یابد، باید با هماهنگی و اتحاد رودرروی آمریکا و سیاست‌های خصمانه آن از جمله اعمال تحریم‌ها بایستند و مانع از ادامه این روند غیرمنطقی و سلطه‌گرانه در صحنه بین‌المللی شوند. از دیدگاه روسیه این کار از طریق افزایش نقش و اهمیت بریکس در صحنه سیاست و اقتصاد جهانی و در این راستا، حضور پررنگ‌تر در مجامع سیاسی و اقتصادی بین‌المللی میسر خواهد شد. رفتار اخیر روسیه در بحران‌های سوریه و اوکراین حتی می‌تواند نشان‌گر رغبت این کشور در ترکیب موازنه‌ی گری سخت با نوع نرم آن در تقابل با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا باشد.

وابستگی اقتصادی و اختلاف قدرت بالا

در رابطه با چرایی سیاست تجدیدنظرطلبانه ی دیگر کشورهای بریکس (برزیل، هند و آفریقای جنوبی) باید گفت، زمانی که هم اختلاف قدرت و هم وابستگی اقتصادی بالا باشد هزینه موازنه‌ی سخت بالاست؛ به این دلیل که پیش‌قدمی هر دولت برای موازنه‌ی سخت علیه دولتی دیگر آن دولت را هدف دشمنی قرار می‌دهد. علاوه بر این، شکاف زیاد قدرت، کارایی موازنه‌ی سخت را کاهش می‌دهد. دولت‌های ضعیف در عین حال که همواره انگیزه موازنه‌ی علیه دولت قوی‌تر را دارند اما شکاف قدرت زیاد مانع یک موازنه‌ی سخت مؤثر می‌شود؛ مگر این‌که دولت ضعیف با تهدیدی قریب‌الوقوع مواجه شود. بنابراین در شرایط وابستگی اقتصادی و اختلاف قدرت بالا، موازنه‌ی نرم راهبردی عملی برای دولت‌های ضعیف است (He and Feng, 2008: 378).

هند از جمله قدرت‌های نوظهوری است که گام‌های بلندی در برخی از عرصه‌های قدرت برداشته است. مقامات هندی، جهان پس از دو قطبی را یا تک‌قطبی فرض می‌کنند یا آن را در حالت گذار به سیستم چندقطبی می‌دانند و در این رهگذر هند متمایل است یکی از پنج قدرت برتر جهان در آینده‌ای نه‌چندان دور باشد (ملکی، ۱۳۹۳: ۳۳۰). اگرچه آمریکا و هند روابط فرهنگی، استراتژیک، نظامی و اقتصادی گسترده‌ای دارند اما مواردی از تنش نیز در روابط آن‌ها یافت می‌شود که از جمله آن‌ها می‌توان به اختلافاتی اشاره کرد که درباره‌ی مسائل تجاری و جاسوسی‌های آمریکا بین دو کشور بروز کرد. هم‌چنین هند با توجه به اولویت‌هایش بدون توجه به خواسته‌ی آمریکا در زمینه‌ی بحران اوکراین، طرف شریک راهبردی خود یعنی روسیه را گرفت و در قبال مسأله‌ی نقض حقوق بشر و سریلانکا نیز با آمریکا اختلافات شدیدی پیدا کرد.

در مورد برزیل نیز باید گفت، وسعت منابع طبیعی و منابع اقتصادی به این کشور اهمیت جهانی بخشیده است. برزیل در طول دو دهه‌ی گذشته با حمایت‌های بین‌المللی و

برنامه‌ریزی اقتصادی و هم‌چنین گام‌گذاشتن در مسیر دموکراسی، از یک کشور بحران‌زده به کشوری مؤثر و نوظهور در اقتصاد جهانی تبدیل شده است (خادم‌المله، ۱۳۹۳: ۶). کشور برزیل با اتکا به قدرت و نقش منطقه‌ای و جهانی خود و با برخورداری از فاکتورهای گوناگون قدرت و ثروت، درصدد است در کنار پنج عضو دائم شورای امنیت قرار بگیرد. ویژگی‌های منحصربه‌فرد این کشور در آمریکای لاتین و برخورداری از مؤلفه‌های مهمی در عرصه جهانی، برزیل را مدعی تکیه‌بر کرسی دائم شورای امنیت کرده است. برزیل با پیشی گرفتن از بسیاری از کشورهای قدرتمند جهانی در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تلاش دارد تفسیری جدید از معادلات جهانی را رقم بزند. برزیل با برنتابیدن قدرت یک‌جانبه‌ی آمریکا، ضمن حمایت از چندجانبه‌گرایی، سازوکار یک‌جانبه‌گرایی را به چالش کشیده و درصدد گسترش حوزه‌ی نفوذ خود از طریق عضویت دائم در شورای امنیت است (فاخری و عظیمی، ۱۳۹۲: ۹۴).

آفریقای جنوبی نیز قدرتی منطقه‌ای برخوردار از نفوذ دیپلماتیک و با امکان بازی‌گری بین‌المللی قلمداد می‌شود که در وهله‌ی نخست به اعتمادسازی منطقه‌ای و شکل‌دهی به آفریقا با محوریت خود، به‌عنوان سکوی فرافکنی قدرت این کشور در سطح نظام بین‌الملل می‌اندیشد (سلیمان پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۲۲-۱۸). در سال‌های اخیر، برخی کشورهای آفریقایی سیاست خارجی جدیدی طراحی کرده‌اند که بر ایده‌ی مقاومت در برابر ایالات متحده و سرپیچی از خواسته‌هایش مبتنی است. از جمله این حوزه‌ها می‌توان به جنگ عراق، جنگ علیه ترور، دیوان بین‌المللی کیفری، و نهاد تازه تأسیس فرماندهی آفریقا (آفریکام)^۱ اشاره کرد (واتکر، ۱۳۹۲: ۲۶۸).

می‌توان گفت رهبران آفریقا در به تأخیر انداختن و خنثی کردن اقدامات اخیر آمریکا و نیز تضعیف سیاست‌های نظامی آمریکا تا اندازه‌ای بر قدرت ایالات متحده تأثیر

موازنه بخش داشته‌اند. یکی از عوامل مؤثر در تبیین تصمیم رهبران آفریقایی در مخالفت با ابتکارات آمریکا، عوامل اقتصادی است. به نظر می‌رسد کشورهای که در مقابل ایالات متحده مقاومت کرده‌اند، به لحاظ اقتصادی توانایی بیشتری برای مقاومت دارند. این کشورها بزرگ‌ترین اقتصاد را در آفریقای زیر صحرا دارند. آفریقای جنوبی و نامیبیا به لحاظ درآمد سرانه از ثروتمندترین کشورهای آفریقا هستند. در مقابل کشورهایی که وابستگی بیشتری به کمک‌های آمریکا دارند، با این کشور در یک مسیر گام برمی‌دارند (واتکر، ۱۳۹۲: ۲۸۰-۲۷۵).

از سوی دیگر، هرچند اختلاف قدرت آمریکا با کشورهای آفریقای بسیار چشم‌گیر است اما ممکن است این کشورها به دنبال بلوکه کردن ابتکارات آمریکا درون منطقه جغرافیایی خودشان باشند. خصوصاً کشورهای قوی‌تر منطقه که می‌خواهند قدرت بزرگ و مسلط درون آفریقای جنوبی شوند از موازنه‌ی قدرت منطقه‌ای علیه آمریکا سود می‌برند (واتکر، ۱۳۹۲: ۲۸۵). عضویت آفریقای جنوبی در گروه بریکس، نهادهای بین‌المللی را به گونه‌ای دگرگون می‌سازد که چشم‌انداز توسعه‌ی کشورهای در حال توسعه را بهبود می‌بخشد. مفهوم موازنه‌ی نرم برای ارزیابی مشارکت آفریقای جنوبی در بریکس مفهومی سودمند است. از این بابت که به عقیده‌ی برخی، موازنه‌ی نرم تلاش برای افزایش قدرت چانه‌زنی کشورهای در حال توسعه است (Tok and Besada, 2014: 15). جدول شماره ۳ بر مبنای جدول شماره ۲ ترسیم شده است و وضعیت توازن طلبی بریکس در مقابل آمریکا را به‌طور خلاصه بازگو می‌کند.

جدول شماره ۳. توازن طلبی نرم اعضای بریکس در مقابل آمریکا

وابستگی اقتصادی

		زیاد	محدود
شکاف قدرت	زیاد	۲. توازن طلبی نرم < توازن طلبی سخت سیاست خارجی آفریقای جنوبی، برزیل و هند نسبت به آمریکا	۱. توازن طلبی نرم سیاست خارجی چین نسبت به آمریکا
	کم	۴. توازن طلبی سخت < توازن طلبی نرم در شرایط فعلی انتخاب این استراتژی برای اعضای بریکس امکان‌پذیر نیست.	۳. توازن طلبی سخت = توازن طلبی نرم سیاست خارجی روسیه نسبت به آمریکا

منبع: تدوین نویسندگان بر مبنای جدول شماره ۲

همان‌طور که جدول شماره ۳ نشان می‌دهد چین به علت رشد اقتصادی چشمگیرش کاندیدای اصلی موازنه‌ی نرم با آمریکا است. هند، برزیل و آفریقای جنوبی نیز با توجه به رشد اقتصادی خود طی دهه اخیر می‌توانند با آمیزه‌ای از موازنه‌ی نرم و سخت قدرت آمریکا را به چالش بکشند اما غلبه با موازنه‌ی نرم است. در این میان نقش آفریقای جنوبی نقش مهمی در طرح مسائل اساسی کشورهای در حال توسعه بازی می‌کند (Dhar, 2012: 5-6) و باعث پیوند بریکس با کشورهای در حال توسعه می‌شود. روسیه نیز با توجه به قدرت نظامی گسترده و منابع معدنی خود می‌تواند با آمیزه‌ای از موازنه‌ی نرم و سخت در مقابل آمریکا قرار گیرد. البته تحریم‌های اقتصادی اخیر علیه روسیه، توان اقتصادی این کشور را کاهش داده است.

بریکس و چگونگی موازنه‌ی نرم با آمریکا

چنان چه پیش‌تر گفته شد، دولت‌هایی که در سیاست خارجی خویش اهداف تجدیدنظرطلبانه دارند، می‌کوشند به نحوی ساختارهای نظام بین‌المللی و الگوهای رفتاری را دگرگون کنند و از طریق شرکت در اتحادها و ائتلاف‌های جدید و نیز تقویت قدرت ملی خویش، وضع موجود را در صحنه‌ی سیاست بین‌الملل به گونه‌ای تغییر دهند که منافع آن‌ها تأمین شود (قوام، ۱۳۷۲: ۱۲۱). در این قسمت با توجه به قدرت اقتصادی بریکس مهم‌ترین قابلیت‌های اقتصادی این گروه برای موازنه‌ی گری با آمریکا بررسی می‌شود.

۱. تشکیل بلوک اقتصادی

یکی از روش‌های مؤثر موازنه، حداقل در بلندمدت می‌تواند تغییر نسبی قدرت اقتصادی به نفع قدرت ضعیف باشد. آشکارترین روش انجام آن از طریق بلوک‌های تجاری منطقه‌ای است که رشد اقتصادی و تجاری اعضا را ضمن تجارت با کشورهای غیر عضو افزایش می‌دهد. اگر دولت برتر از مهم‌ترین این بلوک‌ها محروم شود، نرخ‌های کلی رشد و تجارت آن ممکن است فوق‌العاده زیان ببیند (pape, 2005: 37). مجموعه کشورهای عضو بریکس از نظر وسعت، جمعیت، حجم اقتصاد و تولید ناخالص داخلی سهم قابل توجهی در سطح جهانی داشته‌اند و به همین دلیل جمع شدن این کشورها در یک بلوک بیش‌ازپیش مورد توجه قرار گرفته و باعث گمانه‌زنی‌هایی در مورد آینده و امکان همکاری بین آن‌ها شده است. در زمینه اقتصادی، تقریباً شکی وجود ندارد که نظم بین‌المللی در حال توسعه تغییر است. در مورد چین، هند، و برزیل انتظار می‌رود به رشد خود ادامه دهند. قدرت‌های میانه مانند آفریقای جنوبی نیز اهمیت روزافزون یافته‌اند. در حالی که آمریکای لاتین و آفریقا می‌توانند رشدی سریع را تجربه کنند، ژاپن و اروپا رکود خواهند داشت و آمریکا صرفاً رشدی کند خواهد داشت (Kakonen, 2013: 8).

از نقطه نظر اقتصادی نیز تا سال ۲۰۳۰ م. از چهار اقتصاد اصلی جهان، سه کشور عضو بریکس خواهند بود. در حال حاضر نیز اعضای بلوک با توجه به حجم اقتصادهای خود، این ظرفیت را دارند تا بر تحولات مالی و اقتصادی جهانی تأثیرگذار باشند. به عنوان مثال توافق اخیر اعضای بریکس برای تأسیس بانک مشترک، به چالش کشیدن و رقابت با نهادهای غربی مثل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است. هم چنین مباحث تغییرات آب و هوایی و یا حتی بی ثباتی مالی جهانی بدون اعضای بریکس قابل حل نیست و اگر آن‌ها در مورد هر یک از این‌ها به اجماع برسند، بر نتیجه‌ی جلسات مرتبط با این مسائل تأثیرگذار خواهند بود. هم چنین اجرای توافق برزیل و چین برای انجام بخشی از پرداخت‌های تجارت فی مابین به پول ملی خود (به جای دلار یا یورو)، آغازی مهم در تضعیف دلار و کاهش سیطره آن خواهد بود و در صورت تعمیم چنین اقدامی بین همه‌ی اعضا نیز می‌تواند این روند را تشدید کند (رضایی اسکندری، ۱۳۹۳: ۳).

۲. ایجاد بانک توسعه‌ی بریکس

اگرچه برخی معتقدند بریکس به دنبال تشکیل ائتلاف ضد غربی نیست (Laidi, 2011: 1) اما تحلیل گران مالی روسیه بر این باورند که بانک آینده‌ی بریکس، به گروه کشورهای نوظهور کمک خواهد کرد تا سلطه جهانی آمریکا بر بازارهای مالی را به چالش بکشند و حتی جایگزینی مناسب برای مؤسسات برتن وودز^۱ شوند (Russian analysts, 2014: 1). در این بین، حتی واحد پولی مشترک (بریکسو^۲) نیز پیش‌بینی شده است.

بنابراین، در حال حاضر کشورهای موسوم به بریکس از طریق همکاری‌های چندجانبه با یک دیگر در بانک توسعه به عنوان رقیب جدید در نظم اقتصادی بین‌المللی ظاهر شده‌اند. همانند نظام برتن وودز، که بر اساس پایه‌هایی از قبیل دلار یا طلا است،

1 Bretton Woods system

2 Bricso

کشورهای بریکس نظامی توسعه‌یافته دارند که در آن تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی متکی بر سیاست‌های قدرت است. اهمیت این مسأله از این رو است که کشورهای بریکس امروزه برای مقدار زیادی از دلارهای سرمایه‌گذاری شده در تجارت نفت با شرکای تجاری در اروپای شرقی، شرکای خاورمیانه‌ای اوپک، سازمان کشورهای عربی صادرکننده نفت، شرکای اندونزی و ونزوئلا حساب باز کرده‌اند. آشکار است که این حرکت ساده بریکس، تهدیدی برای نظم موجود است. آمریکا ممکن است موقعیتش را به‌عنوان قدرت بزرگ اقتصادی از لحاظ تجارت نفت و جایگاه دلار به‌عنوان ارز معتبر از دست بدهد و کل تجارت نفت ممکن است از دلار به ارز داخلی (منطقه) تمرکززدایی شود. با وجود این قدرت می‌تواند از مرکز غربی فعلی خود تغییر مکان دهد (Rangarajan, 2014: 1).

قابلیت تبدیل شدن به بازیگری سیاسی

در حال حاضر قدرت‌های نوظهور جهانی در روند مدیریت جهانی نقش محوری‌تری ایفا می‌کنند. اجماع آمریکا و اروپا و یا اجماع آمریکا و روسیه به‌تنهایی و به شکلی مؤثر نمی‌توانند تعیین‌کننده قواعد مشترک جهانی باشد. ظهور این بازیگران جدید که در حال ورود به عرصه هستند، رسیدن به اجماع در بین گروه بزرگ‌تری از کشورها را برای تأمین امنیت و حل و فصل مشکلات موجود در پیشروی منافع عمومی جهانی ضروری ساخته است (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۱۲۲). به نظر می‌رسد قدرت‌های نوظهور، با تداوم رشد اقتصادی، حوزه‌ی نفوذ و قدرت چانه‌زنی و تصمیم‌سازی و بازیگری خود در نظام بین‌الملل را افزایش داده و به تدریج به مرکزی اثرگذار در سیاست و اقتصاد بین‌الملل تبدیل می‌شوند (سلیمانپور و مولایی، ۱۳۹۲: ۱۰).

بریکس به‌عنوان یک ائتلاف فراقاره‌ای، ساختاربندی جدیدی برای اقتصاد و سیاست جهانی و تنها ائتلاف قدرتمند جهانی بدون مشارکت اروپا و آمریکا است که این ظرفیت را دارد

تا صدایی قوی در مجامع و مباحث مهم اقتصادی و سیاسی بین‌المللی باشد و سیطره نظم مسلط فعلی را به چالش بکشد. در حال حاضر دو کشور عضو بریکس (چین و روسیه) عضویت دائم شورای امنیت را دارند و دو کشور دیگر (برزیل و هند) در قالب گروه ۴ برای عضویت دائمی تلاش می‌کنند. تقریباً روشن است که قدرت‌های نوظهور چیزی را در انگاره‌ی نظام بین‌الملل تغییر داده‌اند. از نظر قدرت‌های نوظهور، نظم بین‌المللی موجود با مجموعه‌ای از قوانین و رویه‌های مشترک از سوی دولت‌های مسلط تحمیل شده است. گروه بریکس به‌عنوان سازمانی که در صدد اصلاح نظم بین‌المللی موجود است به‌طور فزاینده‌ای روابط میان اعضای خود را گسترش می‌دهد. ظهور این نظم جایگزین موقعیت قدرت‌های مسلط را تضعیف خواهد کرد (Kakonen, 2013:8).

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت که هرچند مهم‌ترین سازوکار بریکس برای ایجاد موازنه‌ی نرم با آمریکا تقویت قدرت اقتصادی است اما توانمندی روبه رشد این گروه در حوزه‌ی اقتصادی قابلیت تسری به دیگر ابعاد قدرت و موازنه‌ی قدرت را دارد.

نتیجه‌گیری

هرچند در ابتدای قرن ۲۱ عمده تحلیل‌ها بر مبنای تداوم هژمونی امریکا بود اما به مرور زمان این وضعیت تغییر یافت. بخشی از این تحول به ظهور قدرت‌هایی برمی‌گشت که به‌جای تکیه بر راهبردهای موازنه‌ی سخت بر روش‌هایی تکیه می‌کنند که به موازنه طلبی نرم معروف شده است. مشهورترین روش‌هایی که در این زمینه می‌توان بیان کرد؛ تقویت قدرت اقتصادی، فعالیت در نهادهای بین‌المللی، کاربرد دیپلماسی و ... است. هدف این جستار بررسی پتانسیل گروه نوظهور بریکس برای موازنه‌ی طلبی نرم در مقابل امریکا بود. موازنه‌ی طلبی این قدرت‌های نوظهور که سیاست تجدیدنظرطلبانه‌ای نسبت به نظم موجود دارند، از دیدگاه‌های مختلفی تحلیل شده است: گروهی از متفکرین آن را پدیده‌ای قابل پیش‌بینی می‌دانند؛ گروه دوم آن را چالش‌برانگیز توصیف می‌کنند و گروه سوم آن را تردیدآمیز می‌بینند.

با توجه به شواهد قوی از قبیل اثرپذیری کمتر بریکس از بحران مالی و اقتصادی جهانی، افزایش سهم آن در تولید ناخالص داخلی جهانی و تجارت جهانی و تلاش این گروه برای رسمی کردن واحد پول بریکسو، تحقق نظام چندجانبه دور از انتظار نخواهد بود. با این حال، بریکس نیز همانند بسیاری از گروه‌بندی‌ها با مشکلات و چالش‌هایی مواجه است که نیازمند چاره‌اندیشی است اما مانع رشد و نقش‌آفرینی این گروه نخواهد بود.

منابع

برژینسکی، زیگنیف (۱۳۹۲)، «چشم‌انداز استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی»، ترجمه سعیدحاجی ناصری و سیدفریدالدین حسینی مرام، تهران، نشر میزان با همکاری موسسه مطالعات آمریکا.

بروکز، استفان و ویلیام وولفورث (۱۳۹۲)، «جهان نامتوازن: روابط بین‌الملل و چالش استیلاجویی آمریکا»، ترجمه سید احمد فاطمی‌نژاد. تهران، اداره نشر وزارت امور خارجه.

خادم المله، سعیده، (۱۳۹۳)، «برزیل قدرت نوظهور اقتصادی»، اقتصادبرتر، بازیابی از: <http://eghtesadbartar.ir>

رضایی اسکندری، داوود، (۱۳۹۳)، «بریکس تشکلی برای مقابله با سلطه غرب»، دیپلماسی ایرانی:

<http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935899/>

سلامی، زهره (۱۳۹۲)، «روی کرد همکاری-توازن‌طلبی نرم چین و آمریکا در دوره‌ی بعد از یازدهم سپتامبر»، فصلنامه دیپلماسی دفاعی، سال سوم، شماره ۶، صص. ۱۷۴-۱۴۹.

سلیمانپور، هادی و عباداله مولایی (۱۳۹۲)، «قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام‌بین-الملل»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، صص ۳۴-۷.

سلیمانی‌پور، زهرا. (۱۳۹۲)، «بررسی تأثیر حداکثرسازی موقعیت در تکوین سیاست توازن طلبی نرم روسیه علیه آمریکا در سالهای بعد از جنگ سرد تا ۲۰۱۲» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی.

طیب، علیرضا (۱۳۸۰)، «نظریه موازنه‌ی قدرت؛ از نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران: انتشارات روزنه سلام.

فاخری، مهدی و شمس اله عظیمی (۱۳۹۲)، «برزیل و اصلاح ساختار شورای امنیت: فرصت‌ها و چالش‌ها»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره دوم، صص ۹۳-۱۲۴.

قوام، عبدالعلی (۱۳۷۲)، «اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل»، تهران: انتشارات سمت.

کیوان‌حسینی، اصغر و فاطمه دانشور (۱۳۹۲)، «از نظریه موازنه‌ی قدرت تا نظریه توازن-طلبی نرم»، فصلنامه دیپلماسی دفاعی، سال سوم، شماره ۶، صص ۱۱-۳۶.

لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، «تحول در نظریه‌های موازنه‌ی قوا»، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

لیون، کریستوفر (۱۳۹۰)، «توهم تک‌قطبی»، در ناگفته‌های سیاست بین‌الملل، تهران: اندیشه علم.

ملکی، عباس (۱۳۹۳)، «درس‌هایی که از روابط جدید هند و آمریکا می‌توان آموخت»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و سوم، شماره ۷۰، صص ۳۲۹-۳۳۸.

مورگنتا، هانس جی. (۱۳۸۴)، «سیاست میان‌ملتها»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

واتکر، بت الیس (۱۳۹۲)، «موازنه‌ی نرم میان دولت‌های ضعیف؟ شورشیان جدید آفریقایی»، در، قدرت و موازنه‌ی نرم در سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Besada, hany. & E. Tok (2014) "South Africa in the BRICS: Soft Power Balancing and Instrumentalization", *Journal of International and Global Studies*; Vol. 5, No. 2.

Dhar, Biswajit (2012), "The Brics in the Emerging Global Architecture" *Saia Occasional Paper*, No. 125.

Fukuyama, Francis. (1992) *the End of History and the Last Man*, New York: the Free Press.

- He, Kai. & Huiyun Feng (2008) "If Not Balancing Then What? Reconsidering Soft Balancing and U.S. Policy toward China"; *Security Studies*, Vol. 17, pp.363-395.
- Euce, (2007) "The Rise of The Brics: Implications for transatlantic relations Brazil, Russia, India, China)", European Union center of North Carolina, *EU Briefings*, May 2007.
- Kakonen, Jyrki, (2013). "BRICS as a New Constellation in International Relations?", University of Tampere/Tallinn University, Conference Dublin.
- Laidi, Zaki (2011) "The Brics Against The West?" *Ceri Strategy Papers*, N11 Hors Serie.
- Layne, Christopher (2009). "The Waning of U.S. Hegemony—Myth or Reality? A Review Essay", *International Security*, Vol. 34, No. 1, pp. 147-172.
- Narayanaswami, Karthik (2014). "BRIC Economies & Foreign Policy", Panel: BRICS as a new global communication order, University of Tampere/Tallinn University, IAMCR 2013 Conference Dublin, 25-9 June 2013.
- Nye, Joseph, (2002). *The Paradox of American Power*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Oneill, Jim, (2001). "Building Better Global Economic Brics", Goldman Sachs, Research from the GS Financial Workbench, Global Economics, No. 66.
- Directorate-General for external policies of the Union Policy Department, (2012). "The role of BRICS in the developing world".
http://www.ab.gov.tr/files/ardb/evt/1_avrupa_birligi/1_9_politikalar/1_9_8_dis_politika/The_role_of_BRICS_in_the_developing_world.pdf
- Pape, Robert (2005). "Soft balancing against the united states"; *international security*, Vol. 30, No. 1, pp.1-45.
- Paul, T.V, (2005). "Soft balancing in the age of us primacy" ,*international security*,vol.30, No.30,pp 46-71
- Saltzman, ilai, (2012). "Soft balancing as foreign policy", *Foreign Policy Analysis*; Vol. 8, No. 2, pp.131-150.
- Skak, Mette, (2011) "the brics power as soft balancers: brazil, Russia, india and china", paper for the 11th annual Aleksanteri: conference:
http://www.brics.utoronto.ca/biblio/Skak_2011.pdf
- Singh Suresh and Dube, Memory,(2014). *BRICS and the World Order: A Beginner's Guide*:
http://www.researchgate.net/publication/258959678_BRICS_and_the_World_Order_A_Beginner's_Guide
- Rangarajan, Parasaran (2014) *What the BRICS are Building*; available in:
<http://www.thecrimson.com/article/2014/9/1/the-brics-building/>

Russian analysts (2014), BRICS Bank challenges US financial domination.

http://in.rbth.com/world/2014/07/03/brics_bank_challenges_us_financial_domination_-_russian_analysts_36425.html

Sot, Alonso and Boadle, Anthony (2014). BRICS set up bank to counter Western hold on global finances:

<http://www.reuters.com/article/2014/07/16/us-brics-summit-bank-idUSKBN0FK08V20140716>.

Archive of SID